

# کمال‌گرایی در سینما

عزیزالله حاجی مشهدی

“سینما” وام‌دار هنرهای شناخته شده دیگری است که از آغاز پیدایش خود، از همه آنها به خوبی سود جسته است. به همین روی، ترکیبی متناسب از هنرهایی چون: نقاشی، مجسمه‌سازی و پیکرتراشی، موسیقی، شعر و ادبیات آمیزه پهنه‌ای از توازن، تناسب و تعادل و زیبایی را فراهم می‌سازد تا به مثابه هنری کمال‌گرا به افق‌هایی چشم داشته باشد که در نهایت به رستگاری و بهروزی انسان منجر شود. هر چند که در این رهگذر نمایش موفق رنج‌ها و ناکامی‌های بشر نیز، می‌تواند با بیانی گویا و با کیفیتی هنرمندانه به تصویر کشیده شود. شناخت ظرفیت‌ها و توانمندی‌های این هنر کم‌نظیر، که اینک بیش از یک سده از شکست‌ها و موفقیت‌هایش را پشت سر گذرانده است، از این روی اهمیت دارد که بدانیم: سینما در ادامه راه درازی که در



پیش دارد. تا چه اندازه می‌تواند برای مطرح کردن اندیشه‌های والا و انسانی و مفاهیم معنوی و معناساختی زندگی از ظرفیت‌های چشم‌گیر «هنر هفتم» بهره‌مند شود؟

برای رسیدن به چنین هدفی، بی‌تردید شناخت ظرفیت‌های بالقوه هنرهایی که با پیشینه بسیار دور و درازی، پیش از پیدایش سینما، وجود داشته‌اند و بشر، همواره از توانمندی‌های قابل‌اعتنای آنها سود جسته است، بسیار ضروری به نظر می‌رسد. به بیانی دیگر، شناخت ویژگی‌ها و توانمندی‌های هر یک از هنرهایی که در آمیزه نهایی «هنر هفتم»، سهم شایسته‌ای داشته‌اند، به ما این امکان را خواهد داد که دریابیم، چگونه می‌توان از برآیند مجموعه این توانمندی‌ها، به سود «سینما» استفاده کنیم و از این ظرفیت‌های انکارناپذیر به خوبی بهره‌مند شویم.

وقتی برای هر یک از هنرهایی که در مجموعه ترکیبی ساختار سینما نقشی شایسته داشته‌اند، وظیفه‌ای سنگین قابل‌باشیم، تردیدی نباید داشت که برای مجموعه هنر سینما نیز باید در اندیشه هدف‌هایی والایی و رسالتی خطیر باشیم تا سودمندی عملی چنین هری را به گونه‌ای تردیدناپذیر، تضمین نماییم. شاید مطرح کردن بحث کهنه شعارهایی چون: «هنر برای هنر» یا «هنر برای اجتماع» و «هنر متعهد» و نظایر آنها، در این نوشتار کمک چندانی به روشن ساختن این بحث نکند، اما کم‌ترین فایده تحلیل محتوایی چنین مقوله‌هایی، این خواهد بود که بتوانیم در زمینه شناخت هر چه بهتر و دقیق‌تر هنر سینما، به عنوان یکی از پر مخاطب‌ترین هنرهای نو شناخته بشر و به ویژه به عنوان یکی از برجسته‌ترین وجه مشترک‌های تاریخی و زبانی گام‌های بلندی برداریم.

«سینما»، شاید بتواند، به گونه‌ای، آرزوی دیرینه مردم جهان را برای داشتن زبانی مشترک برآورده سازد. آرزوی دیرینه‌ای که نه با پناه بردن به زبان لاتین و

انگلیسی برآورده شد و نه زبان نوساخته‌ای چون «اسپرانتو» (Spranto) - زبان پیشنهادی «دکتر زامنهوف» - از عهده چنین نقشی برآمد. اما، در پایان قرن ۱۹، «سینما» با زبان جدیدی از تصویرهای متحرک خود - که بعدها گویا و رنگین نیز شد - در راهی گام نهاد که می‌توان گفت، بخش عمده‌ای از همان آرزوی دیرینه بشر را برآورده ساخته است.

اگر از همین نقطه به ظاهر کوچک - اما روشن و مشخص - زبان مشترک بشری به پدیده سینما نگاه کنیم، می‌توانیم به «فیلم» به عنوان یکی از مهم‌ترین رسانه‌های پرتوانی بنگریم که توانمندی ترویج صلح‌جویی و عدالت‌خواهی را دارد و هم‌چنان که روزی - روزگاری در «دادگاه نورنبرگ» - در جریان محاکمه تاریخی جنایتکارانی چون: «هس»، «گوبینگ»، «رین تروپ» و «کاتیل» - به کمک فیلم به روشنی، از جنایت جنگی آنان پرده برداشته شد، سینما به سادگی می‌تواند، وسیله‌ای مطمئن برای افشاگری جنایت‌ها و نمایش مستند سندهای رسوایی جنایتکاران تاریخ به حساب آید. هم‌چنان که، پس از سال‌های سال، تنها بر پرده سفید سینما، امکان نمایش وسایل شکنجه، اتاق‌های گاز و کورهای آدم‌سوزی جنایتکاران جنگی نظام فاشیستی آلمان هیتلری عملی گردیده است.

«هنر» همواره در طول تاریخ، به مثابه مرز مشترکی میان آدم‌ها، در نظام‌های مختلف و در اقلیم‌های گوناگون جغرافیایی، وجود داشته است. «هنر» به عنوان یکی از پر جاذبه‌ترین پدیده‌های زندگی بشر، همواره وادار فرهنگ ملت‌هاست و همواره مهر و نشان همان ملت‌ها را بر چهره خود نقش می‌زند و بی‌آن که ملت‌ها را از «اصالت» آنان دور کند، به آنان «هویت» می‌بخشد و در این رهگذر، چه بسا که از باورهای دینی و ایمان مذهبی آنها مایه می‌گیرد و هیچ‌گاه نیز به دیانت آدمیان لطمه نمی‌زند. شاید به همین سبب باشد که به دلیل وابستگی هنر به بن‌مایه‌های دینی و باورهای مذهبی،

هنر را، همواره پدیده‌ای کمال‌گرا، پنداشته‌اند که توانایی به کمال رساندن جامعه را دارد و عامل مهمی برای ایجاد نوعی پیوند درونی برای جامعه بشری به حساب می‌آید.

وقتی «هنر»، توان ایجاد روحیه دلشادی و امید در میان آدم‌های جامعه را داشته باشد، تردیدی نیست که سینما نیز، - به عنوان یکی از پر جاذبه‌ترین هنرهای نوین - برای ساختن جامعه‌ای پر امید و پر جوش و خروش، وظیفه خود را به خوبی به انجام می‌رساند. به گونه‌ای که برآیند استفاده، بهنجار از این وسیله مطمئن به وسعت بخشیدن و عمق دادن به اندیشه‌های والای آدمی منجر خواهد شد. با این حساب، هنری که می‌تواند نوعی پیوند درونی میان اعضای جامعه‌ای سرزنده و پر نشاط ایجاد نماید، در واقع، جامعه را از پراکندگی و از هم گسیختگی نجات می‌دهد. کاری که در نهایت به اصلاح جامعه منجر می‌شود و می‌تواند برآیند تلاش هنرمندان و نتیجه تأثیرگذاری‌های انکارناپذیر هنر و در بحث مورد نظرمان - سینما - به حساب آید.

هنر سینما، که به‌طور عمده، با واقعیت‌ها سر و کار دارد، رسانه‌پرتوانی است که به انسان نیز فرصت می‌دهد تا در حوزه واقعیت‌ها، همواره حضوری فعال داشته باشد و از زبانی سودجویی که جدا از زبان‌های گفتاری - زبان میانجی مناسبی برای همه انسان‌ها باشد. زبانی که در حکم همان زبان مشترک، به تقویت ویژگی‌های مثبت اخلاقی و ارزش‌های معنوی آدم‌ها بپردازد. زبان مشترکی که برای انسان جدا شده از فطرت خویش می‌تواند در خدمت هدف‌های والای بشری، کارکردی مثبت داشته باشد.

سینما، اگر به عنوان هنری کمال‌گرا وارد میدان می‌شود، در عمل باید در حکم راه رسیدن به هدف و نشانه‌هایی روشن برای رسیدن به مقصد، و حتی در حکم نگهبان مقصد، مایه حرکت سینماگران باشد.

چنین هنری برای تأثیرگذاری هر چه بیشتر بر مخاطبان خود، باید خصلتی تأثیرپذیرتر نیز داشته باشد. یعنی با تأثیرپذیری از باورهای دینی و اندیشه‌های والا و معنویات، در نهایت، بر جان‌های شیفته مشتاقان و مخاطبان علاقه‌مند خود، تأثیرگذار شود.

سینما، به عنوان هنری که می‌خواهد مروج نیکی‌ها و اندیشه‌های والای انسانی باشد، به تقویت ویژگی‌هایی در روان و جان مخاطبان شیفته خود می‌پردازد که حاصل آن، تقویت حس «برتری‌جویی»، «نیک‌اندیشی» و «زیبا پسندی» است.

تنها در این حالت است که «سینما»، در نخستین گام، پس از اغنای روحی فیلمساز - یا همه کسانی که در چرخه تولید فیلمی قابل اعتنا، نقشی شایسته داشته‌اند - به اغنای دیگران (مخاطبان خود) نیز می‌پردازد و در اصل، مهم‌ترین هدف چنین هنری، اغنای مخاطبان آن است.

«سینما» اگر بخواهد نمایشگر جنبه‌های والای زندگی بشر به حساب آید و از «کمال» و «معنویت» سخن به میان بیاورد، تردیدی نیست که باید ظاهری زیبا و آراسته نیز داشته باشد. یعنی، برای نمایش کمال، نمی‌توان از ظاهری نازیبا یا ساختاری نابهنجار در سینما سود جست.

وقتی «هنر» در «عرفان»، «مذهب» و حتی در «فلسفه» نیز ریشه‌هایی مشترک دارد، سینما نیز به عنوان یکی از برجسته‌ترین و در عین حال پر جاذبه‌ترین هنرها، می‌تواند در مسیر تقویت اندیشه‌های والا، عرفان، عواطف، ذوق و هوش و دین‌باوری آدم‌ها، گام‌های بلندی بردارد.

اگر به گذشته‌های دور تاریخ پیدایش هنر، برگردیم، به خوبی می‌توانیم برد که نخستین آثار هنری، همواره، آثاری مذهبی و پر معنویت تلقی می‌شوند. شاید برای جدایی هنر و مذهب - که در واقع نوعی به بیراهه افتادن هنر نیز تلقی می‌شود - باید دلایل روشنی جست و جو

کرد. برای مثال، رواج همان شعار قدیمی «هنر برای هنر» یکی از نخستین انحراف‌ها در مسیر رسیدن به «هدف» به حساب می‌آید. در حالی که هنر کمال‌گرا، همواره بین زبان و دل، نوعی همدلی و وحدت ایجاد می‌نماید. به گونه‌ای که «عاطفه فردی» را به «عاطفه جمعی» بدل می‌سازد و در نهایت، به گونه‌ای، نقشی تربیتی را نیز بر عهده خواهد گرفت.

«سینما»، این توانایی را دارد که بتواند مخاطبان خود را از واقعیت به حقیقت برساند و در این صورت است که مطالعه در واقعیت‌ها می‌تواند عبرت‌آموز باشد. یعنی بشر می‌تواند همان‌گونه که از طریق «سیر در ارض» و نظر کردن در وقایع، «عبرت»‌های آشکار بگیرد، از طریق تماشای فیلم نیز می‌تواند، «عبرت»‌ها بگیرد و آینه دل و جان‌ش را از زنگارها بزداید. در عین حال، سینما، برجسته‌های اخلاقه مخاطبان خود نیز اثری مثبت برحالی می‌گذارد. از طریق تقویت اخلاقیات‌های فردی مخاطبان خود، جامعه مورد خطاب خود را به کمال می‌رساند و به این ترتیب به عروج انسان منجر می‌شود. یعنی، به نوعی، مخاطبان خود را، به سیر معراجی و عروج و امی دارد.

وقتی سینما از سرچشمه معنویت و کمال مایه بگیرد، می‌تواند به عنوان هنری که ریشه در چشمه نور داشته باشد، بی‌تردید، به دیگران نیز نور می‌بخشد. نوری که از وجود هنرمندی متعهد و کمال طلب سرچشمه می‌گیرد، به گونه‌ای، می‌تواند، مخاطبان هنر را نیز به خصلت‌های ارزنده روحی هم چون کمال‌خواهی، زیبایی‌طلبی، برتری‌جویی و در نهایت به حسن «به‌گزینی» و انتخاب صفت‌های برتر از میان تمامی صفت‌های زشت و زیبای زندگی آدم‌ها، آراسته سازد.

«هنر» که داعیه درک جهان هستی را در سر می‌پروراند. به سینما نیز این امکان را می‌دهد که روایت گویایی از حرکت تحولی و تکاملی جامعه انسانی را

نویسد دهد. در چنین حالتی، «هنر» و به ویژه «سینما»، بیش از آنکه شگفتی آفرین باشد و با هدف سرگرم کننده بودن، آب و رنگی پر جاذبه پیدا کند، می‌تواند آگاهی دهنده و روشنگر باشد.

استاد مطهری، در کتاب «انسان و ایمان» خود از «علم» به «زیبایی عقل» و از «ایمان» به «زیبایی روح» و از هنر به «زیبایی در سخن» تعبیر کرده است. اگر زیبایی در سخن را به نوعی زیبایی در بیان یا زیبایی در بیان هنر - در شکل‌های مختلف آن - تعبیر نماییم، این هنر می‌تواند، با استفاده از تمامی معیارهای زیبایی‌شناسانه، با مایه گرفتن از اندیشه‌های والا و دانایی بشری، به عنوان هنری معرفت‌طلب، نه تنها (هم‌چون علوم انسانی) به فرد فرد اعضای یک جامعه انسانی نظر داشته باشد، بلکه، به کل بشریت و به همه آدم‌های جامعه بشری نیز نظر بیفکند.

اگر برجسته‌های هنری بودن «سینما»، در مقایسه با جنبه‌های صنعتی آن تأکید می‌شود، به این دلیل است که در جنبه‌های هنری سینما، ویژگی‌های مثبتی هم چون: آفرینندگی و اخلاقیات وجود دارد، در حالی که در صنعت، بی‌آنکه ادعای اخلاقیات و آفرینندگی در میان باشد، تنها، تبدیل ماده‌ای از حالتی به حالتی دیگر مورد نظر است، برای مثال وقتی پارچه‌ای بافته می‌شود، نخ‌های ساده‌ای به پارچه‌ای ساده تبدیل می‌شود و کاری صنعتی شکل گرفته است، در حالی که هنرمند، با ایجاد طرح‌هایی خوش آب و رنگ در نقش همان پارچه و از طریق در هم تنیدن ظریف تار و پودها، کاری هنرمندانه خلق می‌کند.

در بسیاری از فرهنگ‌ها و از جمله در فرهنگ‌های لغت فارسی، همواره، برای واژه هنر، معادل‌هایی هم چون: کمال، فضیلت، علم، معرفت، دانش و زیرکی را به کار برده‌اند. در این صورت، سینما نیز می‌تواند، به عنوان یکی از هنرهای کمال‌خواه و جمال‌طلب، به پدیده‌ای فضیلت‌جو و طالب معرفت و دانایی بدل شود

و مخاطبان خود را به خداشناسی و درک خصصت‌های والای معنوی رهنمون شود. درک فیلم نیز اگر چه کار چندان ساده‌ای نیست، اما مخاطبان هنر سینما، به خاطر علاقه ذاتی خود به هنر، می‌توانند با درک نشانه‌ها و نمادهای موجود در آثار هنری، به برخی از معناها و مفاهیم نهفته در اثر هنری پی ببرند.

فیلمساز از عنصر تخیل و تصور مدد می‌گیرد تا در بن‌مایه‌های معنوی اندیشه هنر سینما، دگرگونی‌هایی پدید آورد و سرانجام به آفرینش اثری بپردازد که به تبیین زیبایی و کمال و جاودانه کردن این ارزش‌ها و سپردن آنها به آیندگان منجر شود.

سینما، مثل بسیاری از هنرهای دیگر، با انتخاب نمونه‌هایی مشخص از برخی پدیده‌ها در زندگی بشر، دست به حذف و تعدیل‌هایی می‌زند که درک معنا و مفهوم نهفته در متن یک اثر هنری برجسته (فیلم) ما را به پیام نهفته در آن اثر رهنمون خواهد شد.

شاید تصویری خطا باشد اگر چنین بپنداریم که سینما، در بن‌مایه‌های فکری خود از عناصری مادی و غیر معنوی سود می‌جوید. و به همین دلیل می‌تواند با کمال‌گرایی، معنویت و فضیلت‌جویی، در تعارض باشد. در هنر سینما، حتی در طرح‌های بسیار کلیشه‌ای آن نیز که ساختاری ساده دارد - به سادگی می‌توان در جست و جوی "معنا" بود. کاربرد درست و دقیق استعاره‌ها می‌تواند به سینماگر کمک کند تا بتواند در طرح اندیشه‌های والای معنوی گام‌های بلندی بردارد. وقتی فیلم‌سازی هم‌چون "روبر برسون" در کارش به موفقیتی نسبی دست می‌یابد، در واقع، می‌توان گفت که او از استعاره‌های مورد نظر در فیلم‌های خود، به خوبی سود جسته است تا مخاطبان خود را به معناهای پنهان شده در اثر هنری خود، رهنمون شود. اگر در جریان شناخت محتوای این اثر هنری (فیلم) مخاطبان بتوانند به تمیز و تشخیص مرزهای میان حق و باطل بپردازند، سینما، رسالت خود را به خوبی به انجام رسانده است و

به این ترتیب می‌توان، از آن به عنوان هنری کمال‌گرا و حقیقت‌جو، یاد کرد.

پرداختن به معنویت و نمونه‌های "کمال‌طلب" و "حقیقت‌جو" از دیرباز، در سینما رواج داشته است. شاید بتوان گفت که در میان آثار بزرگانی چون: "گریفیث"، "سیسیل، ب، دومیل" و "جان هیوستون" - با اندک تفاوت‌هایی - توجه به مسایل روانی، دینی و معنوی به خوبی دیده می‌شود. چرا که همه آنها کوشیده‌اند تا با نمایش جلوه‌هایی از معنویت، از "حقایق ملکوت" سخن به میان آورند. سینما، تنها با پرداختن به بهشت و دوزخ و برزخ نمی‌تواند، از خاصیت کمال‌طلبی حکایت کند. کمال‌طلبی و حقیقت‌جویی، در دایره‌ای بسیار گسترده از تمامی ویژگی‌های مثبت اخلاقی و ارزش‌های معنوی حکایت دارند که مطرح کردن مجموعه این ارزش‌ها، به فیلم - به عنوان یک هنر مجموعه‌ای و کاری دسته‌جمعی و گروهی - ماهیتی هنرمندانه ببخشد. کاری که در نهایت، محصول نیروی ذهنی خلاق و احساس و اندیشه‌ای والا باشد و با نشانه گرفتن همه فضیلت‌های مثبت انسانی، هم‌چون: آزادی، عدالت، شجاعت و همه صفات مثبت و منطبق با فطرت الهی انسان، آثاری بیافریند که در آنها رنگ‌های روشنی از زیبایی معنوی و کمال موج بزند.

نمونه‌هایی که به سادگی می‌توانند، نخستین گام‌های ارزنده در مسیر رسیدن به هدف "هنر قدسی" به حساب آید.

"سینما" با مطرح کردن مقوله‌هایی اجتماعی و مباحثی هم‌چون عدالت، شجاعت و امانت‌داری، زیبایی‌های معنوی را برای مخاطبان خود بازآفرینی می‌کند و با گذر دادن آدم‌ها در مسیری پر معنویت، راه رستگاری آنان را هموار می‌سازد. اگر به فیلم "آردت" (کلام) - ساخته کارل تئودر درایر - نگاه کنیم به خوبی در خواهیم یافت که فیلم‌ساز به همین سیر معنوی

انسان و رستگاری او، نظر داشته است، هدفی که در محدوده دین و باورهای مذهبی نیز، در محدوده «شریعت» و «سیر سلوک» با تکیه بر حس اخلاق‌گرایی آدمی و اشراق به «معرفت» و شناخت آدمی از «هستی» و جهانی که در آن زندگی می‌کند، منجر می‌شود. معرفتی که تنها از رهگذر بررسی دقیق و شناخت بحران‌های گونه‌گون زندگی انسان معاصر، به دست خواهد آمد و از طریق همین بررسی‌هاست که می‌توان، از رابطه میان انسان با حکمت و شناخت حقیقت و شناخت گذشته، حال و آینده آدمی و هم‌چنین از رابطه میان گروه‌های انسانی و ارتباط میان انسان و درون خود یا ارتباط او با طبیعت و از رابطه انسان با علم و دانش فنی که شناختی فن‌سالارانه به او می‌بخشد، سخن به میان آورد.

سینما می‌تواند از «نظم نوین جهانی» سخن به میان آورد. نظم نوینی که در سایه ارزش‌های معنوی و ترویج مسایل معنوی مکمل حرکت‌های مثبت و سازنده تلاشگران عصر روشنگری، رنسانس و آغاز دوران تمدن نوین به حساب آید.

سینمایی که به عرصه‌های ارزش‌های معنوی و اخلاق‌گرایی و حقیقت‌جویی، نظر دارد، تنها در ساخت ظاهر خود، از نشانه‌های سینمایی کمال‌گرا و هنر قدسی، بهره‌مند نمی‌شود، بلکه، در متن و بطن نمونه‌های ارزشمند چنین سینمایی، معناها و پیام‌های معنوی و مفاهیم دینی حضوری پررنگ خواهند داشت و به همین سبب است که اگر چه آثار فیلمسازان برجسته‌ای چون: «سیسیل ب، دومیل»، «درایر»، «تارکوفسکی»، «پاراجانف»، «آنجلو پولوس»، و «برسون» و «برگمان» نیز به‌طور مستقیم، ممکن است در درده «سینمای دینی» قرار نگیرد، اما با توجه به بار معناشناختی این آثار، تمامی آنها را می‌توان در چهارچوب «سینمای اندیشه» قرار داد.

در دنیای امروز که هر روزه با زوال فزاینده

ارزش‌های معنوی روبه‌رو می‌شویم، سخن گفتن از مفاهیم معنوی، کار چندان آسانی نیست. سینما، به عنوان «هنر هفتم» و هنری آمیخته از هنرهای دیگر، که همواره در نمایش واقعیت‌ها، بسیار واقعی و طبیعی عمل می‌کند، در راستای اثرگذاری بر قلب و روح مخاطبان خود، نقشی انکارناپذیر دارد. به ویژه که می‌تواند، از ایمان، باور مذهبی، کشف و شهود، الهام، مکاشفه، شک و یقین و باورداشت‌های انسانی، نمونه‌های برجسته‌ای از این دهد و از آمیزه بهینه احساس و عاطفه و اخلاق و ایمان آدمی، اثری دلخواه و دلپسند پدید آورد که به عنوان نمونه‌ای متعلق به «سینمای معنوی» و «هنر قدسی» برای مخاطبان چنان اثری، پذیرفتنی و باورپذیر باشد. و بی‌آنکه که در آن نشانی از تحریف واقعیت‌ها در میان باشد، کاری دانشین ارایه دهد.

زمانی که هنرمند، داعیه بیان زیبا و متعالی احساس‌ها، عاطفه‌ها و اندیشه‌های والای انسانی را در سر می‌پروراند، «سینما» نیز می‌تواند به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های هنر خلاق، تعالی‌بخش و رشد دهنده باشد و به رشد و ارتقای جنبه‌های معنوی وجود آدمی کمک شایان توجهی بنماید و به عنوان هنر قدسی و کمال‌گرا، بال پرواز آدمی باشد و او را به اوج‌ها و بلندی‌های چشم‌گیری برساند و او را با عرصه شگفتی‌آور «ملکوت» آشنا سازد. هر چند که گذرگاه آدمی، دنیایی باشد که فرسنگ‌ها فرسنگ با مقصد آسمانی و آخروی او فاصله دارد. با این همه، همین دنیای به ظاهر پست و کم بها نیز می‌تواند، گذرگاه آخرت مردمان با ایمان باشد و بای‌گیری هدفی سرشار از معنویت و کمال‌جویی است که «سینما» توان بازگویی قصه‌هایی از عرصه ملکوت را باز می‌یابد و مخاطبان خود را به این هنر پر آب و رنگ و جذاب، دلپسته می‌کند.



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی